

پـــژوهـــش هـــای

ایـــــــــران شنــــــــاســی

پـرســش و پـاســـخ

پیرامون پیشینه ی تاریـخی فرهنگی تمـدنی ایران

******

اســطوره و خـــــرد

مجموعه مقالات وبگاه ایران شناسی

www.iranologi.blogfa.com

سال های

۱۳۹۲-۱۳۸۶

نوشته ی دکترمحمودرضاافتخارزاده

Iranology11@gmail.com

******

اسطوره ، افسانه ، خرافه ، خرد گرایی

(۱)

پرسش:

درود بر استاد گران ارج و سپاس از پاسخ تان و پوزش به سبب دیرکرد در نوشتن دنباله سخن (به دلیل پیشامد درگذشت یکی از نزدیکان ، درست در همان هنگام نوشتن و فرستادن پیام، که به ناچار ۱۰ روزی را بیرون از اهواز گذراندم و به رایانه ام دسترسی نبود) اکنون دنباله سخن و پرسش را برایتان می فرستم تا خواست مرا از این سخنان بهتر دریابید.چنانکه نوشته بودم :«در برخورد با استوره ها و افسانه ها و بدتر از آنها خرافه های مذهبی چه باید کرد زیرا »: من در این زمینه دچار سرگردانی و دوگانگی در اندیشه و کردار و گفتار شده ام!!! گاه مانند شما به صلاح نمیدانم که همگان مردم را از باورهای ارثیِ خرافی آگاه کنم که بددینی بهتر بی دینی است (و گاهی - نه همیشه|ی از بسیاری ناهنجاری ها و تباهی های اخلاقی و اجتماعی پیشگیری می کند و البته به سبب همین باورهای نادرست و پوچ بسیاری از رهبران سیاسی از همین توده های نادان سواری می گیرند و به بیگاری شان می کشند و فرمانروایی خود را بر اندیشه و همه ی سویه های زندگی این توده های ناآگاه- حتا خصوصی ترین بخشهای زندگی - گسترش می دهند و پایه های حکومت خود را استوار تر می کنند، که کرده اند می کنند و خواهند کرد) ولی گاهی در برخورد با چنین توده ی نادان و ساده دل هم خشماگین می شوم و هم اندوهگین و خویشکاری آگاهانِ را آگاهیدن اینان میدانم البته گام به گام و اندک اندکک و خودم نیز گاه چنین کاری پیشه می کنم (دِراندازه ی آگاهی و دانشم و بی هیچ خواست و آهنگ نژادگرایانه و تعصب میهنی یا دینی ؛که سراسر با هرگونه نژادگرایی و تعصب در اندیشه همیستار هستم و نادادگری و یکسونگری را در بازگفت و بازشناساندن هرچیزی روا نمیدارم و نامردمی میدانم) و گاه بهتر میدانم خموشی پیشه کنم و احترام به باورهای هرچند خردسوز و خرافه آلود اینان(که خانواده ی خودم هم هستند باورمندن به این خرافه ها و از همین توده ها، که مرا بی دین میخوانند و نا گروا به باور های دینی)سخن بسیار است در اینباره و چگونه می توان آزادانه باورهای خویش را (حتا اگر پرسش باشند و پندار ، برای رسیدن به باور خردمندانه) گفت، بی بیم از گرفتار شدن در بند خشک مغزان کوته دید، بی خوردن چوب زندیکی (زندقه وتکفیر) در این سرزمینی که "چه حلاجها رفته بردارها" (از مزدک و مانی تا عین القضات و سهروردی روشن بین و ... (و البته این را نیز باید افزودن که شما چندین کتاب دینی شیعه را نیز به پارسی برگردانده اید که در برخی آنها نیز از این دست خرافه ها یا استوره ها و افسانه ها _ که چنانکه گفتم برخی و شاید بیشینه ی آنها ریشه در باورهای استوره ای افسانه ی و خرافی باستان ایران دارد- دیده می شود و چندان هم کم نیست. البته تنها خواندن این نوشتارها زیانی ندارد و سودمند نیز می افتد از برای آگاهی درباره ی پیشنه اندیشگی مردمانی، ولی باید روشن کرد که :««ازو هرچه اندر خورد با خرد //دگر بر ره رمز معنی برد»» گرچه چنین کاری در جایی و گاهی که فرمانفرمایی دینسالارانه، همانند موبدشاهی ساسانی و آخوندشاهی صفوی، چونین چیرگی دارد، برابر است با گرفتار شدن به فرجام "مزدکها" " روزبه ها(=ابن مقفع) و "بابکها" و "عین القضاتها" و "حلاجها" و "سهروردیها" و .. و.. و...دیگرانی

دیگر از اینگونه. ولی در پرده سخن گفتن و به نماد و نمومنش و زیرکانه (چونان که فردوسی بزرگ) راستیها را روشن نمودن - به گمانم اندکی از سختی و دشواری کار بکاهد و برآنم که خویشکاری پژوهنده ی راستین است این. همانگونه که شما در سخن از ایران باستان ، شیفته وار سخن نمیگویید و زشت و زیبایش را باهم می نمایانید (گرچه شاید در باره "زن" اندکی کمتر) از ویژگی های نیکو و جایگاه والاتر و بهتر زنان در سنجش با هنگامه های سپسین تازش تازیان و همان هنگامه ی دیگر مردمان همسایه و دیگر شهریگریهای همزمانه و نگرش دینهای سامی و دینهای دیگر به این هستیور شگرف و شگفت: زن .خواست خود را از این سخنان ، سپستر و گسترده تر با شما خواهم گفتن و شاید در پیامیهایی تنها برای خود شما استاد گران ارج ، دانشی مرد. پدرود باشید.

پاسخ:

دانشور ارجمند ! نخست درود برشما ، سپس دلداری می دهم شمارا در اندوه وابسته ی گرامی از دست رفته ، روانش شاد باد ، آنگاه برای شما و خانواده ی گرامی آرزوی تندرستی و درواخی و بهروزی دارم . پیداست که فره ایزدی یار و هماره همراه تان است چراکه فرهیختگی و بالندگی روزگارتان است و دارید یکی از فرزندان شایسته این مرز و بوم می شوید . من از این شکوفایی شادمانم و بی تاب دیدار این سرو بلند خوزستان و گل سرسبد اهوازدلنواز . امید که هرچه زودتر این آرزو برآورده شود و چشمم به شکوه این سرو بالنده روشن گردد.

آن گونه که در پاسخ پیشین گفتم ، و گویا که اندوه خویشاوند ازدست رفته و گرفتاری و پیامد این رویداد اندوه خیز ، ژرف نگری در پاسخ پیشین را گرفته ،اینک نیز یادآور می شوم که : خوشبختانه شما دانشور زبان و فرهنگ پارسی هستید و باید نیک بدانید چه می گویم .اساطیر اصولا و عموما صور خیال اند که ریشه در حقایق ، آرمان ها و ایده آل های انسان دارند . از این رو اساطیر و افسانه ها ، غنا ، محتوا وبار فرهنگی هر قوم و ملتی را می سازند و سرانجام پشتوانه و پایه های هویت و فرهنگ ملی هر قوم می شوند . نداشتن این پشتوانه ها به معنای بی ریشگی و بی هویتی است .اقوامی که از داشتن اسطوره محروم اند دچار فقر فرهنگی شده و احساس بی هویتی می کنند و برای کسب هویت و داشتن شناسنامه ی هویتی فرهنگی به این سو و آن سو می پرند تا شاید بتوانند پیشینه ی تاریخی و غنای اساطیری بیابند .ترکیه ، پاکستان و... مصداق بارز این فلاکت و فقر فرهنگی اند.

مشکل در این است که این صورخیال و اساطیر ایده آل از جایگاه بایسته و شایسته شان به در آیند و ابزار قدرت و دستاویز سیاست قرار گیرند . در پاسخ پیشین ، این رویداد را به درآوردن دل و روده و دیگر اندام زندگی بخش آدمی مثال زدم . اینجاست که ناخوشایند ، مزاحم و نفرت انگیز جلوه می کنند ودر تعبیری کاملا مجازی و بسیار توده ای به "خرافه " تعبیر می شوند . یعنی بی معنا ، ناکارامد ، ناخوشایند ، پوچ ، پوشالی . پروانه دهید تا بی پروا بگویم : درست مانند آن که رستم دستان یا آرش کمانگیر را از بلندای عرش اسطوره برداریم و برای شان مصداق عینی خارجی معین کنیم . بدیهی است که با چنین حماقتی ، این اسطوره های فراتاریخی ملی را از الهام بخشی انداخته و از آنان قداست زدایی که لازمه ی الهام بخشی اسطوره است کرده ایم . پروانه دهید تا بی پروا بگوییم : کورش بزرگ در فرهنگ ملی ایران یک اسوه تاریخی است که اسطوره شده است تا آنجا که در فرهنگ سامی ذوالقرنین گشته و تازیان ازاو با قداست هرچه تمام یاد می کنند . اگرهمین اسوه تاریخی و اسطوره الهام بخش ملی را از عرش اسطوره فرو آوریم و تاجی سازیم و بر سر یکی از شاهان بی کفایت و بی درایت تاریخی یا معاصر گذاریم چه خواهد شد ؟! بدیهی است که به تخریب اسطوره کورش و قداست

زدایی اسطوره پرداخته ایم . آنگاه اگر توده های ستم دیده و رنج کشیده و آشفته و پریشان از ویرانی و تباهی و تاریکی ، به کورش بزرگ دشنام دهند و ناسزا گویند چه باید کرد ؟! به بزرگ مردی که مظهر آزادی و آبادی بود ! آیا سزد که فرهیختگان با توده های فرومایه هم نوا شوند و بگویند : کورش یک خرافه است ! آیین کورش آیین سیاهی و تباهی و بیچارگی است ! بی گمان ستم بزرگی در حق تاریخ ، فرهنگ و هویت ملی خویش کرده ایم اگر چنین داوری کنیم . یاد تان که نه چون بسیار جوان اید به یقین خوانده و شنیده اید که اعلی حضرت فقید می فرمودند : "کورش ! آسوده بخواب که ما بیداریم !" آیا براستی کورش بزرگ ، پایه گذار درخشان ترین تمدن و فرهنگ تاریخ ، این گونه بیدار و شهریار و کشوردار بود ؟! آیا سزد که در پیامد این بیداری ، اینک کورش را به باد ناسزا بگیریم ؟!

پرسش:

۱ -آیا در برخورد با باورهای مذهبی (چه مذهب حکومتی، چه مذهب مردمی؛ به ویژه گونه نخستین که دین و مذهب ابزار دست سیاستبازان شده)، نباید آنها را به نقد کشیده و مرز میان استوره و افسانه (که گاه به خرافه، دیگر میشود) را نمایاند؟ ساده تر بگویم آیا نباید استوره های دینی(گرچه از یک دیدگاه همه ی استوره های با دین و باورهای مذهبی در پیوندهستند) را رمزگشایی کرد تا باورهای دینی خردپذیر باشند؟

پاسخ :

بی گمان با توانایی لازم و صلاحیت بایسته و ابزار نقد ، باید نقاد بود چراکه نقادی خود دانشی است بس مهم . اما در این مورد به گواهی تاریخ و تجربه ، مشکل و نزاع در دستاویز شدن باورهای آیینی و اسطوره ای است . اسطوره اگر باز گشایی یا رمز گشایی شود دیگر اسطوره نیست .و این کار، همان تحلیل عقلی و علمی اسطوره یا بازی با آن است . "خرد" ظرفی است که گنجایش مظروفی چون" اسطوره" را ندارد . به همین دلیل ، به نفی و انکار اسطوره می پردازد و سرانجام آن را عامیانه "خرافه " می نامد!

۲ -پرسش دوم این است که شما چندین بار گفته اید که : "... نیاکان نخبه و فرهیخته ما همه ی آرمان های متعالی و آیینی را به ظهور سوشیانت یا موعود منتظر در پایان تاریخ موکول کرده اند ".کاری به سودها یا زیانهای پیآیند چنین باوری ندارم؛ می خواهم فراختر و گسترده تر خواست تان را از این سخن بگویید.(تا بدانم آیا برداشت و دریافم از این سخن شما درست بوده یانه؛ چون اندکی فشرده و گنگ است . ...دیگر این که : همین سخن بالا و سخنانی دیگر از اینگونه از شما، "...همه ی میراث گرانبارکلامی اسطوره ای که دربردارنده یادمان های قوم آریایی و ایرانی است در تشیع امامیه جای گرفته است" آیا نشانه این نیست که همه ی دین ها و در پی آن "خدا" و "آفریدگار" ساخته و پرداخته اندیشه ی انسان است ؟.....

پاسخ:

یعنی برپایی آیین و تحقق آرمان ها و آرزوهای آیین مداران ، به ظهور" سوشیانت" موکول شده وتا آن زمان ،" عرف " حاکم است . آیین را دو بخش است : الهیات وفرهنگ . آن میراث گرانقدر در بخش فرهنگ جای گرفته است!

۳ -پرسش : همه سخن من این است:دین و مذهب را کنار می گذارم و خرد و اندیشه را جایش می نشانم. چون برخی می گویند اگر دین را از مردم بگیرند اخلاق جامعه تباه می شود. ولی مگر بیشتر کشتارها و جنگ های بزرگ ریشه و آرمانی دینی و باورداشتی نداشته اند. آیا اگر به جای مذهب و دین (با استوره و افسانه و خرفه هایش) خرد را جایگزین نمود و خرد ورزید، جای تهی دین و آیین پر نمی شود(دست کم برای ویژگانِ مردمان و اندیشمندان)؟

پاسخ:

ای کاش می شد !" خرد" ابزار است یعنی ظرف است وانسان را این ظرف خالی چه سود ؟! غربیان در پی رنسانس به این امید بودند و آرزو داشتند که دانش و خرد جای خدا را بگیرد . "کانت "از" خرد ناب" سخن گفت ودیگر فیلسوفان نیز آوازها سردادند و چند صباحی دل خوش بودند که شاید "انسانی خردگرا" بدور از" ایده آلیسم" پدیدارشود و سرانجام نشد و "هایدگر" آمد و به میراث" سقراط "اندیشید و از" ایده الیسم و اگزیستانسیالیزم موحد" سخن گفت . و اینک غرب سخت مذهبی و اخلاقی است!

پرسش :

فرموده اید: "" اسطوره اگر باز گشایی یا رمز گشایی شود دیگر اسطوره نیست .و این کار، همان تحلیل عقلی و علمی اسطوره یا بازی با آن است ."" در اینجا چند پرسش پیش می آید مرا :

۱ -شما که در شاهنامه پژوهیده اید و جسته اید و نوشته اید. فردوسی بزرگ چرا گفته : از او (= افسانه و استوره و گزافه های خرد ناپذیر)هرچه اندر خورد با «خرد»!!! دگر ، بر رهِ «رمز» معنی برد ؟؟؟؟؟؟ خواهشمندم در این باره روشنگری نمایید (نه چونان که برخی گزارندگان، تنها به معنای واژگانش می پردازند و از دستور زبان و سبک خراسانی سخن میگویند و واژگان را بر سامان جمله ی دستورمند!!! (فاعل... مفعول... فعل) می چینند ....!!!و پرسشی بزرگ: جایگاه خرد و خردورزی در آندیشه و فرهنگ ایرانیان کحاست ؟ چرا فردوسی به نام خداوند جان و خرد سخن می اغازد. و پسانگاه در ستایش خرد داد سخن داده؟ چرا نام خدای ایرانی (خدای اندیشه ی زرتشت) خردمند است .(هستی بخش بزرگ دانا= اهوره مزد). آیا "خداوند جان و خرد فردوسی" و " اهورامزدا"ی زرتشت (=" بزرگ جان بخشِ دانا)یکی نیستند.؟؟؟

پاسخ:

خرد در حکمت آریایی سه گونه است و سه قلمرو دارد : ۱- خرد آیینی(که قلمرو آن شامل معانی و مفاهیم آیینی یا شرعی می شود). ۲- خرد عرفانی (که قلمرو آن فراتر از دایره ی خرد آیینی است و شامل ادراک یا تحمل معانی گرانبار و پر راز و رمز عرفانی می شود) .۳- خرد علمی (که قلمرو آن

محدود و معین است به قلمرو دریافت های مادی تجربی وعلمی بشر). منظور فردوسی معانی و مفاهیمی است که در قلمرو این سه خرد باشد .و این همان است که در پاسخ پیشین گفته بودم : آن سان که هیچ پدیده ای در جهان مادی نیست که شکل هندسی نداشته باشد ، در جهان معنوی نیز هیچ پندار و باور و صوری از خیال نیست که در یکی از این سه قلمرو قرار نگیرد!

۲- روشنتر بفرمایید ما، انسان امروز، که خردِ گروهی مان (شاید)گسترده تر از هزاره ها ی استوره یی است؛در برخورد با استوره چه واکنشی نشان بدهیم.

پاسخ:

به همان اندازه که خرد جمعی انسان متکامل و متعالی معاصر رشد کرده به همان اندازه راز و رمز و ژرفای اسطوره ها نیز بیشترفهمیده شده وآشکار گشته که اسطوره ها توان درک و فهم ژرف تری را می طلبند . دقیقا به همین دلیل دانش" میتولوژی" یا اسطوره شناسی گسترده ترین دانش در قلمرو علوم انسانی گردیده و بیشترین تحقیقات و تالیفات را به خود اختصاص داده است . واکنش انسان خردمند دانای معاصر دربرابر راز و رمز و ژرفای اساطیر ، حیرت است و اندیشه و سرانجام ادای احترام و سکوت!

۳ -از همه اینها گذشته و برتر و مهمتر، خویشکاری استوره در روزگار ما چیست؟ آیا نمی توان گفت هنگامه استوره ها به سر رسیده است؟ یا چونان که برخی استوره شناسان بزرگ بر آنند " استوره ها در هر زمان متناسب با ویژگیها و نیازهای آن زمانه خویشکاری شان دیگر می شود و یا این که انسان، استوره های تازه و امروزی می سازد و می آفریند و این دگردیسی و زادمُرد استوره ها همواره می پاید ؟

پاسخ:

اسطوره ها همارە به ویژه در این روزگار ، نیرومند ترین پشتوانه ی معنوی اخلاقی فلسفی انسان بوده و هستند .در هیچ دوره ای از ادوار تاریخ زندگی بشر ، اسطوره ها این اندازه که امروز نقش دارند نقش نداشته اند . زیرا از یک سو هرچه گرفتاری های روحی روانی اخلاقی بشر بیشتر شود و انسان احساس یاس فلسفی عرفانی و در نتیجه احساس تنهایی و ناکامی کند ، حضور اسطوره ها در زندگی انسان بیشتر می شود . و از دیگر سو هرچه خرد و اندیشه آدمی کمال یابد و دانش آدمی فزون شود و سرچشمه های عرفان آدمی روان گردد به اساطیر بیشتر نزدیک می گردد و انس می گیرد!

نیز فرموده اید که" > :خرد" ظرفی است که گنجایش مظروفی چون" اسطوره" را ندارد . به همین دلیل ، به نفی و انکار اسطوره می پردازد و سرانجام آن را عامیانه "خرافه " می نامد<!ولی نگرش من به استوره چنین نیست که سد در سد عامیانه باشد و خرافه. مگر نه این است که استوره ها درسدی و بخشی از راستاد و حقیقتی را در دل خویش دارند؟ (به سخن استاد دکتر کزازی) «مازهای راز» هستند. آیا گشودن رازها و پی بردن به حقیقتهایی کهن از اندیشه و نگاه مردمان پیشین،- به سخن شما - بازی با استوره است؟ باز هما پرسش نخست : پس کارکرد استوره برای انسان امروزی چیست؟....نیز فرموده اید " خرد ابزار یا ظرف است" . می پرسم: این ابزار به چه کار باید آید و چه

در این ظرف می گنجد. ؟؟؟ اگر در آوند خرد نخستینگان مفاهیمی نمی گنجید وکه به استوره دیگر گشته است و یا این که انسان چند هزاره پیش این ابزار را به اندازه ی بایسته آماده کار نکرده و از آن کار نکشیده، آیا امروز هم، چنین است و نمی تون خرد را ورز داد و خردورزی بایسته نمود؟؟؟

پاسخ:

منظور خرد خام یا نخستین است که کمال نیافته و هنوز بسیار ابتدایی است و توان و تحمل بار گران اسطوره را ندارد(بیشتر آدمیان چنین اند به ویژه روشنفکران که فرایند آگاهی کاذب اند) خردی که با بینش تنگ و تاریک و باریک مادی به قضایا می نگرد و به اصطلاح تا نوک بینی بیش نمی بیند. از این رو بی تابی می کند ، نفی و انکار می کند ، بر نمی تابد ، هوار می کشد ، هیاهو می کند . بدیهی است با چنین خردی به سراغ اسطوره رفتن و تحلیل عقلی و علمی (؟!!) کردن ، بازی با اسطوره است . و گرنه کدام خردمند فرهیخته است که نداند راز و رمز و ژرفای اسطوره بیش از توان عقل و دانش اوست!

آیا جایگاه خردورزی و عقل در نزد شیعه، میراث خرد ناب یا جاودان خرد آریایی/ ایرانی نیست؟؟؟ (و همچنین است جایگاه خردورزی در برخی از دبستانهای کلامی تسنّن (مانند مکتب اعتزال یا معتزله) که به پیروانش ایرانی بودند.(

پاسخ :

بی گمان چنین است با این توضیح که در تشیع به معنای شریعت ، خرد آیینی غالب است ودر طریقت ، خرد عرفانی .در قرآن بر خرد ورزی تاکید بسیار شده (تعقل ، تدبر ، تفکر ، تذکار ، تذکر، تذکیر ، تامل و...) تا آنجا که به گونه ی پسوند آیه ها در آمده است(افلا تعقلون ، افلا تفکرون و...) و هرسه گونه ی" خرد "را شامل می شود. و این برترین امتیاز اسلام بر دیگر ادیان سامی است .در ادبیات شیعه امامیه ، بر" خرد" ورزی تاکید بسیار شده و در متدلوژی کلام و فقه شیعه امامیه ،" خرد" نقش اول را دارد .برترین امتیاز تشیع بر دیگر مذاهب اسلامی در" ملازمه ی عقلیه" است که می گفت :تنها هرچه را "خرد" بپذیرد آیین می پذیرد! همین ویژگی بود که مکتب کلامی معتزله از تشیع تاثیر پذیرفت و بر" خرد" تکیه کرد!

****

پرسش:

با پوزش و درود ددوباره یادم رفت نگرتان را درباره رایها و اندیشه های استاد منوچهر جمالی بپرسم. من بسیاری از نوشت های ایشان را از اینترنت دریافت کردم گرچه همه را نخواندم و گرچه برخی از نگرشهایشان را درنمی توانم یافت. ولی به گمان درخور نگرش است و ارزش خواندن و نقد و بررسی دارد که البته از همچو منی بر نمی آید این گستاخی اکنون ، تا سپستر چه شود و چه شوم... امیدوارم در دریافت اندیشه های ایشان یاریگرم باشید.

پاسخ:

اصولا پالیدن و پژوهیدن در فراورده های اندیشه و فرهنگ انسانی ، کاری است شایسته و بایسته ، چراکه تکامل در گرو چنین کرداری است ! اما این پالیدن و پژوهیدن هنگامی کارساز است که هر اندیشه و فرهنگ را در ظرف زمان و مکان یا جغرافیا یا قلمرو خود آن بپالیم و بپژوهیم .این دانشور ارجمند که پیداست دارای ذوق و شوق سرشاری است باحال وهوای روشنفکری و متدلوژی فلسفه نوین غرب در میراث بس دیرین آیینی آریایی شرقی به این پژوهش و نقالی پرداخته است . این روش را سال ها پیش از او ایران شناسان غربی با گرایش های کاملا ماتریالیستی -اومانیستی خالص آغاز کردند و راه به جایی نبردند و کارشان چون بی خاصیت و بیگانه با سرشت میراث آریایی بود نگرفت و یخ زد ! من در تلاش این دانشور گرامی گونه ای تحمیل دیدگاه های اومانیستی ماتریالیستی گزافه گویانه ی سفسطه آمیز و در نتیجه تحریف جهان بینی و فرهنگ آیینی آریایی می بینم!

پرسش:

درود بر استاد گرامی.یکی از انگاره های بنیادین و شاید پایه ای ترین نگره ی شما در زمینه تاریخ و فرهنگ ایران _ چنان که خود بارها گفته اید _ دانستن" تشیع (= اسلام ایرانی) به عنوان پاسدار هویت ملی ایران " است و درپی ان پشیبانی و بزرگداشت صفویان.آنگونه که پیشتر هم - درنخستین پیامم در وبلاگ شما - گفته بودم من هم در این باره با بنیان و پایه نگره ی شما همرایم. و البته انتقادهای بسیار از اسلام و تشیع و فرمانروایی صفویه دارم . ولی پرسشم این است که خواست شما از این اسلام ایرانی را ، به یکبارگی با خرافات و استوره ها و افسانه هایش ـ سودمند به حال مردم می دانید ؟ (البته همه ی دین و مذهب ها سرشار از خرافه ها و افسانه ها و استوره ها است و در زمینه ی شیعه گری، ریشه ی بسیاری از این خرافه ها و افسانه و استوره ها در ایران پیش از اسلام ــ به ویژه در بهدینی ساخته موبدشاهی ساسانی است و البته برخی هم نه چنین است و ویژگانه ی همگانی دین است از کهن ترین دین ها تا نوین ترینِ آنها ...) و آیا صفویان در بسیاری زمینه ها چه نیک و مثبت ، چه بد و منفی، همانند ساسانیان نیستند؟ (به نگر من که چنین است). و آیا برای پاسداشت میهن و فرهنگ و کیستی و چیستی ملی- میهنی ایرانی، باید در برابر خرافه ها و هرچه خردناپذیر و یا خردستیز است خاموشی پیشه کرد و مصلحت اندیشی؟؟آیا نباید - پرده از دروغها و خرافات برداشت و مرز میان استوره و تاریخ را نمایان کرد (گرچه بر توده ها بس گران است این پرده برداریها و بسیار زیانبخش . ولی مگر نه خویشکاری یک پژوهنده این است که بی دوستاری و کین ورزی، راستی را بشناسد و بشناساند.؟ آیا پنهان نمودن راستیها خیانتی بزرگ نیست از سوی یک پژوهنده اگاه بدان حقیقتها؟ (البته شاید بخش از پاسخ شما این باشد که" توده های مردم " توان درک و فهم و جنبه دانستن این چیزها را _ به دلیلهای بسبار ندارند _ و این سخن از سویی درست است _ ولی تا به کی باید این توده ی ناآگاه کم-دریافت را در ناآگاهی نگه داشت ؟(....دنباله در بخش سپسین(...

پاسخ:

درود بر شما دانشور گرامی و ارجمند! موضوعات گرانباری رابه پرسش گرفته اید که پاسخ شایسته ی به آنها مستلزم ساعت ها گفتار و صفحه ها نوشتار است . اما سزد که در حد حوصله ی این دفتر به این پرسش های اساسی پاسخ دهم . امید که روزی از نزدیک شما را دیدار کنم و همه آنچه را که باید گفت ، بگویم.

فرموده اید": یکی از انگاره های بنیادین و شاید پایه ای ترین نگره ی شما در زمینه تاریخ و فرهنگ ایران _ چنان که خود بارها گفته اید _ دانستن" تشیع (= اسلام ایرانی) به عنوان پاسدار هویت ملی ایران " است و درپی ان پشیبانی و بزرگداشت صفویان."

دانشور گرامی ! نخست باید بدانید که من خود به گواهی آثار چاپ شده ام ، در دوره روشنفکری ، یکی از ستیزنده ترین نویسندگان و سخنوران ضد صفوی بوده ام . و در ستیز با آنچه به نا صواب " تشیع صفوی " گفته می شد، پیشگام و پیشتاز بودم (ن.ک : شعوبیه نهضت مقاومت ملی ایران . چاپ اول. + شعوبیه ناسیونالیسم ایرانی. چاپ دوم) و در شرح مبانی و اندیشه های صاحب آن شعار ، بیش از سه هزار صفحه نوشتم که خوشبختانه توفیق چاپ آنها فراهم نشد ، تا امروز بیش از این ها که چاپ شده شرمنده و افسرده و پشیمان باشم . ودر راستای همان سیتیز نابخردانه ، از آغاز دهه شصت تا هم اکنون، ده ها برچسپ خورده بایکوت، محاکمه و بازخواست شده ام و آثارم مورد موشکافی و نقد جدی قرار گرفته است بی آنکه آن رویداد ها مرا در صفوی ستیزی سست کند یا بترساند . من در اوج برچسب و تهدید و بایکوت و...بر باورهای خویش سخت پا بر جا بودم و به دلیل تسلط برآن باورها ، دستاویزهای سفسطه آمیز کلامی روایی تاریخی بسیاری داشتم .(ن.ک :وبلاک اسلام ایرانی / نقد کتاب مباهله +کتاب شعوبیه نهضت مقاومت ملی ایران + ن. ک : مقدمه ی کتاب تاریخ سیاسی صدر اسلام و...). من از اواسط دهه ی هفتاد خورشیدی از سراب روشنفکری رستم . بی گمان این تحول ، پیامد مطالعات ژرفی بود که من در تاریخ و فرهنگ ملی ایران داشتم و به درستی دریافتم که صاحب شعار تشیع صفوی و طراح و نظریه پرداز تشیع علوی ، به دلیل تاثر از اندیشه و فلسفه ی غربی به ویژه مارکسیسم با تاریخ و فرهنگ ملی ایران بیگانه بوده واین بیگانگی اورا دچار تازی زدگی افراطی نیز کرده بوده است .بدین سان ستیز با فرهنگ و هویت ملی ایرانی در قالب شعار ستیز با تشیع صفوی و چپ زدگی و تازی گرایی افراطی در قالب تبلیغ و ترویج موضوعی موهوم به نام تشیع علوی رخ نموده بود و هیچ کس متوجه این فاجعه ملی نشده بود .مشکل در این بود که ما" فهم زمان" خویش را فراتر از فهم تاریخی و روح جمعی نیاکان فرهیخته خویش که نخبگان برآمده از تاریخ و تجربه قوم ایرانی بودند می دانستیم و می پنداشتیم که به کشف و کرامتی نوین دست یافته ایم که اگر آیین را ایدئولوژی و تئوری قدرت و ابزار سیاست سازیم ، به مدینه ی فاضله ای دست خواهیم یافت که تاریخ و بشریت از آن محروم بوده است ! غافل از آن که قوم ایرانی در گذر هزاره های باستان آیین سیاسی را تجربه کرده و درس های لازم را گرفته است و بر اساس آن تجربه تاریخی بوده که نیاکان نخبه و فرهیخته ما همه ی آرمان های متعالی و آیینی را به ظهور سوشیانت یا موعود منتظر در پایان تاریخ موکول کرده اند .از دیگر سوی همه ی میراث گرانبارکلامی اسطوره ای که دربردارنده یادمان های قوم آریایی و ایرانی است در تشیع امامیه جای گرفته است . بدیهی است که آنچه تشیع علوی با مشخصه های تازی خوانده می شد با فرهنگ ملی و میراث قومی ایرانی بیگانه و در ستیز بود.و این پنداربسیار کودکانه ، از نادانی یا آگاهی کاذب و بیگانگی با تاریخ و فرهنگ ملی ایران ناشی می شد.

فرموده اید" : پرسشم این است که خواست شما از این اسلام ایرانی را ، به یکبارگی با خرافات و استوره ها و افسانه هایش ـ سودمند به حال مردم می دانید ؟"..."آیا برای پاسداشت میهن و فرهنگ و کیستی و چیستی ملی- میهنی ایرانی، باید در برابر خرافه ها و هرچه خردناپذیر و یا خردستیز است خاموشی پیشه کرد و مصلحت اندیشی؟..."آیا نباید - پرده از دروغها و خرافات برداشت و مرز میان استوره و تاریخ را نمایان کرد (گرچه بر توده ها بس گران است این پرده برداریها و بسیار زیانبخش . ولی مگر نه خویشکاری یک پژوهنده این است که بی دوستاری و کین ورزی، راستی را بشناسد و بشناساند.؟آیا پنهان نمودن راستیها خیانتی بزرگ نیست از سوی یک پژوهنده اگاه بدان حقیقتها؟"

بنیان اخلاق ، آیین است و پایه های آیین بر اسطوره بنا شده است . آیین پشتوانه ملی و معنوی توده هاست . آگر باورهای اسطوره ای آیین را در ترازوی عقل و علم و تاریخ و تحلیل و تفسیر دنیوی گذاریم چیزی باقی نمی ماند .دیگر چیزی به نام فرهنگ ، اخلاق ، حریم و حیا ، عرفان ،ادبیات و دیگر جان مایه های معنوی که در مجموع ،هویت ملی نامیده می شود نداریم . توجه داشته باشید که :جان مایه روح و موضوع ذهن آریایی "اسطوره" است .روح متعالی آریایی هرگز به "وقایع" قانع نیست ، "اسوه" را اسطوره می کند تا فرا تاریخی و فرا دنیوی شود.فرهنگ گرانبار چند هزاره ی آریایی سرشت و ساختاری اساطیری دارد. غنای هر فرهنگ به بار اساطیری آن بستگی دارد . فرهنگ سامی بی ژرفا و بس ساده و بی پیرایه است از این رو هرچه را درنمی یابد یا برنمی تابد اسطوره یا خرافه می نامد . زیرا فرهنگ سامی اصولا رئال (در برابر ایده ال)است و در" وقایع" می ماند .ذهن ساده و بی مایه آدمی نیزهرچه را در نمی یابد خرافه یا افسانه می پندارد و یا هرچه را در قالب های تنگ و تاریک عقل و علم و تحلیل و تاریخ نیابد خرافه =پوچ می پندارد .این در حالی است که همین دانش که محک و معیار سنجش او شده امروز " میتولوژی یا اسطوره شناسی" را مادر همه ی علوم می شناسد!!توجه داشته باشید : آن سان که هیچ پدیده ای در جهان مادی نیست که شکل هندسی نداشته باشد ، دقیقا در جهان معنوی نیز هیچ موضوعی نیست که راز و رمزی از معنویت و فرهنگ را در خود نداشته باشد . پس بنا براین ما آنچه را نمی شناسیم یا نمی دانیم یا نمی فهمیم آن را خرافه یا اسطوره می نامیم بی آنکه بدانیم معنای خرافه یا اسطوره چیست !مشکل در آنجاست که اساطیر و باورهای اسطوره ای از ژرفای ذهن و دل به عرصه قدرت و حکومت کشانده شوند . درست مانند آنکه دل و روده و دیگر اندام های زندگی بخش فردی را از جایگاهش کنده و بر سر کوی و برزن آویزیم! در منطق زبان ،هر حقیقتی می تواند واقعیت داشته باشد ولی هر واقعیتی حقیقت ندارد .اسطوره ها همواره بار یا رمزی از حقایق را در خود دارند. درست مانند سنگ ها که هرکدام می توانند گونه ای فلز را در خود داشته باشند .بنا براین اساطیر برتر از وقایع اند . وقایع می توانند منشاء آگاهی کاذب شوند . درست مانند آنکه مردم دژخیمی را که نقاب قدیس زده به جای قهرمان بگیرند . در حالی که اسطوره چند بعدی است و به همین دلیل فرا زمانی ، فراتاریخی ، الهام بخش و رمزی از حقیقت است . با نگاهی کوتاه به میراث علمی کلامی سیاسی گذشته ی معاصر از پگاه مشروطیت تا پایانه ی دهه ی پنجاه خورشیدی در خواهید یافت که تمام تلاش ها بر روندی به نام" خرافه ستیزی"و در حقیقت اسطوره شکنی و قداست زدایی از نوامیس ملی و معنوی ایرانی بوده تا ایدئولوژی قدرت دنیوی ساخته شود . و اصولا طرح شعار ستیز با تشیع صفوی یعنی ویرانی معنویت ایرانی و طرح شعار تشیع علوی یعنی تازی گرایی و دنیوی سازی معنویت ایرانی. توجه داشته باشید که : روح متعالی ایرانی اسوه های تاریخی تشیع به ویژه علی (ع) و حسین (ع) را اسطوره های ایمانی و اخلاقی خویش کرد تا هماره فرادنیوی و فراتاریخی والهام بخش ارزش های والای انسانی باشند . در حالی که شعار تشیع علوی کوشید تا این اسطوره های فرادنیوی و فراتاریخی را دنیوی تاریخی سیاسی انقلابی حکومتی کند و کرد و آنان را در ردیف قهرمانان تاریخی قرار دهد و داد . به سخنان یکی از چریک های چپ در دادگاه شاه توجه کنید که می گوید : "سخنم را با درود برحسین نخستین شهید خلق های خاورمیانه

آغاز می کنم" تلقی دنیوی را بنگرید ! و یا به کتاب : "راه حسین راه انسان ها"بنگرید که تحلیل و تفسیری است مارکسیستی ماتریالیستی تاریخی دنیوی سیاسی ، و امام حسین را هموزن چگوارا و فیدل کاسترو و... قرار می دهد . این بیماری چپ زدگی و دنیوی سازی آیین دامن روحانیت را هم گرفت و کتاب " شهید جاوید " را پدید آورد که فرایندی سیاه داشت !

اسطوره و خرافه

(۲)

پرسش:

درود بر استاد گران ارج و سپاس از پاسخ تان و پوزش به سبب دیرکرد در نوشتن دنباله سخن) به دلیل پیشامد درگذشت یکی از نزدیکان ، درست در همان هنگام نوشتن و فرستادن پیام، که به ناچار ۱۰ روزی را بیرون از اهواز گذراندم و به رایانه ام دسترسی نبود (اکنون دنباله سخن و پرسش را برایتان می فرستم تا خواست مرا از این سخنان بهتر دریابید.چنانکه نوشته بودم :«در برخورد با استوره ها و افسانه ها و بدتر از آنها خرافه های مذهبی چه باید کرد زیرا »: من در این زمینه دچار سرگردانی و دوگانگی در اندیشه و کردار و گفتار شده ام!!! گاه مانند شما به صلاح نمیدانم که همگان مردم را از باورهای ارثیِ خرافی آگاه کنم که بددینی بهتر بی دینی است) و گاهی - نه همیشه|ی از بسیاری ناهنجاری ها و تباهی های اخلاقی و اجتماعی پیشگیری می کند و البته به سبب همین باورهای نادرست و پوچ بسیاری از رهبران سیاسی از همین توده های نادان سواری می گیرند و به بیگاری شان می کشند و فرمانروایی خود را بر اندیشه و همه ی سویه های زندگی این توده های ناآگاه- حتا خصوصی ترین بخشهای زندگی - گسترش می دهند و پایه های حکومت خود را استوار تر می کنند، که کرده اند می کنند و خواهند کرد (ولی گاهی در برخورد با چنین توده ی نادان و ساده دل هم خشماگین می شوم و هم اندوهگین و خویشکاری آگاهانِ را آگاهیدن اینان میدانم البته گام به گام و اندک اندکک و خودم نیز گاه چنین کاری پیشه می کنم) دراَندازه ی آگاهی و دانشم و بی هیچ خواست و آهنگ نژادگرایانه و تعصب میهنی یا دینی ؛که سراسر با هرگونه نژادگرایی و تعصب در اندیشه همیستار هستم و نادادگری و یکسونگری را در بازگفت و بازشناساندن هرچیزی روا نمیدارم و نامردمی میدانم (و گاه بهتر میدانم خموشی پیشه کنم و احترام به باورهای هرچند خردسوز و خرافه آلود اینان)که خانواده ی خودم هم هستند باورمندن به این خرافه ها و از همین توده ها، که مرا بی دین میخوانند و نا گروا به باور های دینی(سخن بسیار است در اینباره و چگونه می توان آزادانه باورهای خویش را) حتا اگر پرسش باشند و پندار ، برای رسیدن به باور خردمندانه (گفت، بی بیم از گرفتار شدن در بند خشک مغزان کوته دید، بی خوردن چوب زندیکی) زندقه وتکفیر (در این سرزمینی که "چه حلاجها رفته بردارها) "از مزدک و مانی تا عین القضات و سهروردی روشن بین و ...)و البته این را نیز باید افزودن که شما چندین کتاب دینی شیعه را نیز به پارسی برگردانده اید که در برخی آنها نیز از این دست خرافه ها یا استوره ها و افسانه ها _ که چنانکه گفتم برخی و شاید بیشینه ی آنها ریشه در باورهای استوره ای افسانه ی و خرافی باستان ایران دارد- دیده می شود و چندان هم کم نیست. البته تنها خواندن این نوشتارها زیانی ندارد و سودمند نیز می افتد از برای آگاهی درباره ی

پیشنه اندیشگی مردمانی، ولی باید روشن کرد که :««ازو هرچه اندر خورد با خرد //دگر بر ره رمز معنی برد»» گرچه چنین کاری در جایی و گاهی که فرمانفرمایی دینسالارانه، همانند موبدشاهی ساسانی و آخوندشاهی صفوی، چونین چیرگی دارد، برابر است با گرفتار شدن به فرجام "مزدکها" " روزبه ها=)ابن مقفع (و "بابکها" و "عین القضاتها" و "حلاجها" و "سهروردیها" و .. و.. و...دیگرانی دیگر از اینگونه. ولی در پرده سخن گفتن و به نماد و نمومنش و زیرکانه) چونان که فردوسی بزرگ (راستیها را روشن نمودن - به گمانم اندکی از سختی و دشواری کار بکاهد و برآنم که خویشکاری پژوهنده ی راستین است این. همانگونه که شما در سخن از ایران باستان ، شیفته وار سخن نمیگویید و زشت و زیبایش را باهم می نمایانید) گرچه شاید در باره "زن" اندکی کمتر (از ویژگی های نیکو و جایگاه والاتر و بهتر زنان در سنجش با هنگامه های سپسین تازش تازیان و همان هنگامه ی دیگر مردمان همسایه و دیگر شهریگریهای همزمانه و نگرش دینهای سامی و دینهای دیگر به این هستیور شگرف و شگفت: زن .خواست خود را از این سخنان ، سپستر و گسترده تر با شما خواهم گفتن و شاید در پیامیهایی تنها برای خود شما استاد گران ارج ، دانشی مرد. پدرود باشید.

پاسخ:

دانشور ارجمند ! نخست درود برشما ، سپس دلداری می دهم شمارا در اندوه وابسته ی گرامی از دست رفته ، روانش شاد باد ، آنگاه برای شما و خانواده ی گرامی آرزوی تندرستی و درواخی و بهروزی دارم . پیداست که فره ایزدی یار و همراه تان است چراکه فرهیختگی و بالندگی روزگارتان است و دارید یکی از فرزندان شایسته این مرز و بوم می شوید . من از این شکوفایی شادمانم و بی تاب دیدار این سرو بلند خوزستان و گل سرسبد اهوازدلنواز . امید که هرچه زودتر این آرزو برآورده شود و چشمم به شکوه این سرو بالنده روشن گردد.

آن گونه که در پاسخ پیشین گفتم ، و گویا که اندوه خویشاوند ازدست رفته و گرفتاری و پیامد این رویداد اندوه خیز ، ژرف نگری در پاسخ پیشین را گرفته ،اینک نیز یادآور می شوم که : خوشبختانه شما دانشور زبان و فرهنگ پارسی هستید و باید نیک بدانید چه می گویم .اساطیر اصولا و عموما صور خیال اند که ریشه در حقایق ، آرمان ها و ایده آل های انسان دارند . از این رو اساطیر و افسانه ها ، غنا ، محتوا وبار فرهنگی هر قوم و ملتی را می سازند و سرانجام پشتوانه و پایه های هویت و فرهنگ ملی هر قوم می شوند . نداشتن این پشتوانه ها به معنای بی ریشگی و بی هویتی است .اقوامی که از داشتن اسطوره محروم اند دچار فقر فرهنگی شده و احساس بی هویتی می کنند و برای کسب هویت و داشتن شناسنامه ی هویتی فرهنگی به این سو و آن سو می پرند تا شاید بتوانند پیشینه ی تاریخی و غنای اساطیری بیابند .ترکیه ، پاکستان و... مصداق بارز این فلاکت و فقر فرهنگی اند.

مشکل در این است که این صورخیال و اساطیر ایده آل از جایگاه بایسته و شایسته شان به در آیند و ابزار قدرت و دستاویز سیاست قرار گیرند . در پاسخ پیشین ، این رویداد را به درآوردن دل و روده و دیگر اندام زندگی بخش آدمی مثال زدم . اینجاست که ناخوشایند ، مزاحم و نفرت انگیز جلوه می کنند ودر تعبیری کاملا مجازی و بسیار توده ای به "خرافه " تعبیر می شوند . یعنی بی معنا ، ناکارامد ، ناخوشایند ، پوچ ، پوشالی . پروانه دهید تا بی پروا بگویم : درست مانند آن که رستم دستان یا آرش کمانگیر را از بلندای عرش اسطوره برداریم و برای شان مصداق عینی خارجی معین کنیم . بدیهی است که با چنین حماقتی ، این اسطوره های فراتاریخی ملی را از الهام بخشی انداخته و از آنان قداست زدایی که لازمه ی الهام بخشی اسطوره است کرده ایم . پروانه دهید تا بی پروا بگویم : کورش

بزرگ در فرهنگ ملی ایران یک اسوه تاریخی است که اسطوره شده است تا آنجا که در فرهنگ سامی ذوالقرنین گشته و تازیان ازاو با قداست هرچه تمام یاد می کنند . اگرهمین اسوه تاریخی و اسطوره الهام بخش ملی را از عرش اسطوره فرو آوریم و تاجی سازیم و بر سر یکی از شاهان بی کفایت و بی درایت تاریخی یا معاصر گذاریم چه خواهد شد ؟! بدیهی است که به تخریب اسطوره کورش و قداست زدایی اسطوره پرداخته ایم . آنگاه اگر توده های ستم دیده و رنج کشیده و آشفته و پریشان از ویرانی و تباهی و تاریکی ، به کورش بزرگ دشنام دهند و ناسزا گویند چه باید کرد ؟! به بزرگ مردی که مظهر آزادی و آبادی بود ! آیا سزد که فرهیختگان با توده های فرومایه هم نوا شوند و بگویند : کورش یک خرافه است ! آیین کورش آیین سیاهی و تباهی و بیچارگی است ! بی گمان ستم بزرگی در حق تاریخ ، فرهنگ و هویت ملی خویش کرده ایم اگر چنین داوری کنیم . یاد تان که نه چون بسیار جوان اید به یقین خوانده و شنیده اید که اعلی حضرت فقید می فرمودند : "کورش ! آسوده بخواب که ما بیداریم !" آیا براستی کورش بزرگ ، پایه گذار درخشان ترین تمدن و فرهنگ تاریخ ، این گونه بیدار و شهریار و کشوردار بود ؟! آیا سزد که در پیامد این بیداری ، اینک کورش را به باد ناسزا بگیریم ؟!

پرسش :

پرسش ۱ ...... - برپایه سخن شما درباره ی" خرد" (و سه گونه ی " آیینی، عرفانی، دانشی" آن) من می اندیشیدم که ">>خرد" ایرانی/آریایی با "عقل" عربی/سامی دوتا ست و یکی نیستند. البته بکار بردن این بجای آن در زبان همگانی چندان فرقی ندارد. خواست من از این سخن دوگانگی خرد و عقل از دیدگاه اندییشه شناسی و فرهنگشناسی است <<آیا اندیشه من درست است؟

پاسخ:

خرد و عقل دو نام اند برای یک" ابزار" ، آنچه سرنوشت ساز است محتوا یا فرهنگ است که این ابزار را می آموزد و می پرود و رشد می دهد و شکوفا می سازد . و گرنه خود ابزار به تنهایی خام است .بدیهی است که خرد آریایی از پشتوانه ی اساطیری بسیار دیرین و نیرومندی برخوردار است تا آنجا که خاستگاه و پرورشگاه خرد آریایی ، حکمت آریایی شده است.

۲ -از شما اندکی رنجیدم. درپاسخ به کسی که از اقای مشیری انتقاد می کرد و از شما نیز (آن گونه که وی گفته) "به سبب "دست به عصا رفتن و مماشات". فرموده اید: " زوزه ی مغان در بامدادن" و "الحان باربدی".!!! مگر موسیقی ایرانی را اسلام پدید آورد و ما پیش از تازش تازیان خنیاگری نداشتیم.؟.....

پاسخ:

آنچه گفتم به هیچ روی به معنای ناروایی نیست . مغان را در روزگار باستان آوایی نیایشی ستایشی بوده که بامدادان پس از خروس خوانی ، بر بلندای بام یاکه تپه یا که کوهی آوایی بسیار گنگ و رمزآلود از ژرفای دل و ته گلو برمی آوردند که کس نمی دانسته چه می گویند .چراکه سرودهای

نیایشی به زبانی بس دیرین بوده که آریاییان را با آن زبان آشنایی نبوده است و گویا که خود مغان نیز معنای آن ها را درنمی یافتند(*درست مانند اورادی که امروز توده ها بر زبان می رانند و معنای آن را نمی دانند .که من این را تایید و تاکید می کنم زیرا تاثیر روانی و اعتقادی آن سرنوشت ساز است و اصولا متون مقدس و اسطوره ای را نباید ترجمه کرد و فهمید و اگر ترجمه و عوام فهم شدند خاصیت یا تاثیر اثیری جادویی خویش را از دست می دهند*) به الحان باربدی اشاره کردم از این رو که از آن ها چیزی نمی دانیم و به ما نرسیده و از دیگر سوی آن موسیقی سلطنتی طبقاتی ، لالایی بوده برای شخص شاهنشاه و هرگاه می خواسته اند خبری ناگوار به شاهنشاه دهند و می ترسیدند که آتش خشم شاهانه دامن دبیران و موبدان را بگیرد ، از باربد می خواستند که در قالب سرودی خبر را به عرض شاهنشاه رساند . بنا براین آنچه بوده موسیقی ملی نبوده تا رعایا را خوش آید ! البته رعایای آریایی ساز و آواز ویژه خویش را داشتند و هر قوم و قبیله ای به ساز و آواز و ترانه های خویش دل شاد بود!

بدیهی است که تازیان از آن سوی مرزها با خود چیزی به نام موسیقی نیاوردند.تازیان مردمی بس ساده و بی آلایش و بدون پشتوانه وپیشینه ی فرهنگی نیرومند و ژرفی بودند که با دست خالی آمدند .اما(خواسته یا ناخواسته) آنچه روی داد، بسیارمهم و سرنوشت ساز بود ،و آن دگردیسی بس ژرف انسان آریایی یا ایرانی بود که در برش یا مقطعی کاملا منفصل (گسست انسانی فرهنگی تاریخی) پدید آمد.انسانی نوین برآمده از جهان بینی و بینش و نگرش نوین که در روند تکامل ، خلق و خوی و آبشخورنوینی یافت و ذوق و ذایقه بسیار متفاوتی با گذشته ی باستان پیدا کرد.موسیقی ملی ایران نیز فرایند این تغییر و تحول روح جمعی جامعه آریایی و برخاسته از این بینش ، نگرش ، فرهنگ و جهان بینی نوین است.*تکرارو تاکید می کنم که موسیقی ملی ، ادبیات ، عرفان ، هنرملی ، فردوسی ، خیام ، سعدی ، حافظ ، مولوی ودیگر نخبگان و مشاهیر علم وادب و فرهنگ ایران ، میوه های همین خاک و کود و خس و خاشاک و شاخ و برگ چهارده سده اند ! و این به معنای کندن ریشه از گذشته ی باستان نیست ، ریشه و بذر باستان بود که در زمینه و زمانه ی نوین شکوفا شد !* تنها توده های فرومایه و نادان می توانند این حقیقت و واقعیت را از سر جهل یا که از روی عقده از روزگارشان انکار کنند !

**۳ -ولی گذشته از اینها یک پرسش داشتم در باره شاهنامه :
......در بسیاری جایها، هماره فرزند کوچکتر یا به سخن فردوسی "کهتر به سال " (اگر سه تن باشند سومی و اگر دو تن باشند دومین) بر بزرگتران و مهتران برتری داده می شوند. نمونه اش "ایرج" که سومین فرزند فریدون بود و بهترین بخش جهان بدو داده شد و برادران بر وی رشک بردند.(نمی دانم معنای نام "فریدون" که "سومین" است، تنیز پیوندی با این دارد یا نه(**

پاسخ:

در حکمت آریایی از دیر باز گفته اند : بزرگی به عقل است نه به سال ! فردوسی در سراسر شاهنامه این آموزه ی بسیار سرنوشت ساز را آموزش می دهد زیرا سرشت کهن پذیرآریایی گاه در غفلتی نمادین پیره خرفت کهن سال کودن را بر جوان خردمند هوشیار دانا ترجیح می دهد . این آموزه در اسطوره های آریایی فراوان است.

**۴ -پیشتر از شما پرسیدم که :
" آیا صفویان در بسیاری زمینه ها چه نیک و مثبت ، چه بد و منفی، همانند ساسانیان نیستند؟ "**

و شما پاسخ دادید که :
این روح و سرشت معنویت گرای فرهنگ آریایی و ایرانی است که چنین اقتضا می کند . ما چه بخواهیم و نخواهیم روح متعالی و سرشت فرهنگ آریایی معنویت گرا و آیینی است. مشکل اساسی در افراط و تفریط این قوم است>>>.در تاریخ ایران مقاطعی بوده که افراط را بر می تافته و سزاواربوده است . مثلا پس از سقوط اشکانی ، افراط ساسانی در ستیز با یونانی مآبی و رومی گرایی آریاییان و بازگشت به هویت و فرهنگ ملی سزاوار بوده اما ادامه آن پس از اردشیر، نابجا و ناسزا بوده است . اقدام و افراط صفویان برای نجات ایران و احیای هویت ملی و فرهنگ ایران ضروری و بجا بوده است .<<< چراکه تسنن بنا به سرشت تازی گرای خویش همواره با هویت ملی و فرهنگ ایران در ستیز بوده و همواره دل به زبان و فرهنگ تازی داشته و از هر فرصتی برای پیوستن به تازیان بهره جسته است. پرسشم این است که آیا - چنانکه فرمودید >>:پس از سقوط اشکانی ، افراط ساسانی در ستیز با یونانی مآبی و رومی گرایی آریاییان و بازگشت به هویت و فرهنگ ملی سزاوار بوده اما ادامه آن پس از اردشیر، نابجا و ناسزا بوده است <<. ولی درباره صفویه چنین فرمودید<>:اقدام و افراط صفویان برای نجات ایران و احیای هویت ملی و فرهنگ ایران ضروری و بجا بوده است .<<ولی نگفته اید پس از آن و از چه هنگامی این تندرویها و افراطها تابسزا و نابجا و زیانبخش بوده؟ و آیا بوده یا نه می بایست در سراسر دوره صفویه به همین روال کارکرده می شد.؟؟

پاسخ:

اقدام صفویان که لازمه ی بقای ایران بود ظرف زمانی خویش را می طلبید . زیرا روند احیای ایران و حفظ تمامیت ارضی و ایجاد وحدت ملی زمانی دراز می خواست . چراکه تازیان آن سوی آب های خلیج فارس تا روزگار شاه عباس بزرگ دست بردار نبودند و غایله مشعشعیان را راه انداخته بودند که به تجزیه خوزستان می کوشید و خون ها ریختند تا خوزستان را از ایران جدا کنند و شاه عباس این فتنه سیاه را برانداخت . سنیان در گوشه وکنار ایران نیز در افروختن آتش فتنه فعال بودند و دل به تجزیه ایران داشتند.این وضع کم و بیش و با شدت و ضعف تا پایان روزگار صفویه ادامه داشت.

۵ -و دیگر اینکه با رویکرد به این نگر شما> " آیا دردوره ی پس از قاجارهای گجسته ی میهن فروش افراط های رضاشاه پهلوی در برخی جایها، بسزا و بایسته نبوده؟؟ گرچه من با هر گونه واداشتن و زور و خودکامگی مخالفم و با نظام پادشاهی به هرگونه ان حتا تشریفاتی ترین گونه اش سراسر مخالفم و خواهان حکومتی بر پایه رای مردم (جمهوری) هستم که برترین شخص کشور ،هر نامی که داشته باشد، هرچندسال یکبار با رای مردم یا نخبگان برگزیده مردم، دیگر شود و دیگری بر جایش بنشیند.

پاسخ:

بی گمان اقدامات اولیه رضاشاه بسیار سرنوشت ساز و ضروری بود.اصولا رضاشاه پهلوی با حمایت جدی علما و مراجع بزرگ شیعه امامیه روی کار آمد تا آنجا که حمایت از حکومت او" واجب شرعی" قلمداد شد. توجه داشته باشید که شهریاری آیینی یکی از نهاد های ملی آریایی است و در سراسر اوستا و میراث آیینی باستان از شهریاری آیینی یاد شده است و سوشیانت نهایی یک شهریار آیینی است

اُسطــوره و خِـــــرَد!

(۳)

پرسش :

فرموده اید: "" اسطوره اگر باز گشایی یا رمز گشایی شود دیگر اسطوره نیست .و این کار، همان تحلیل عقلی و علمی اسطوره یا بازی با آن است ."" در اینجا چند پرسش پیش می آید مرا:

۱ -شما که در شاهنامه پژوهیده اید و جسته اید و نوشته اید. فردوسی بزرگ چرا گفته : از او (= افسانه و استوره و گزافه های خرد ناپذیر)هرچه اندر خورد با «خرد»!!! دگر ، بر رهِ «رمز» معنی برد ؟؟؟؟؟ خواهشمندم در این باره روشنگری نمایید) نه چونان که برخی گزارندگان، تنها به معنای واژگانش می پردازند و از دستور زبان و سبک خراسانی سخن میگویند و واژگان را بر سامان جمله ی دستورمند) !!!فاعل... مفعول... فعل) می چینند!!!.... و پرسشی بزرگ: جایگاه خرد و خردورزی در آندیشه و فرهنگ ایرانیان کحاست ؟ چرا فردوسی به نام خداوند جان و خرد سخن می اغازد. و پسانگاه در ستایش خرد داد سخن داده؟ چرا نام خدای ایرانی) خدای اندیشه ی زرتشت (خردمند است .(هستی بخش بزرگ دانا= اهوره مزد). آیا "خداوند جان و خرد فردوسی" و " اهورامزدا"ی زرتشت "=) بزرگ جان بخشِ دانا)یکی نیستند.؟؟؟

پاسخ: خرد در حکمت آریایی سه گونه است و سه قلمرو دارد : ۱- خرد آیینی)که قلمرو آن شامل معانی و مفاهیم آیینی یا شرعی می شود .(۲ -خرد عرفانی) که قلمرو آن فراتر از دایره ی خرد آیینی است و شامل ادراک یا تحمل معانی گرانبار و پر راز و رمز عرفانی می شود. (۳ -خرد علمی) که قلمرو آن محدود و معین است به قلمرو دریافت های مادی تجربی وعلمی بشر .(منظور فردوسی معانی و مفاهیمی است که در قلمرو این سه خرد باشد .و این همان است که در پاسخ پیشین گفته بودم : آن سان که هیچ پدیده ای در جهان مادی نیست که شکل هندسی نداشته باشد ، در جهان معنوی نیز هیچ پندار و باور و صوری از خیال نیست که در یکی از این سه قلمرو قرار نگیرد!

۲ -روشنتر بفرمایید ما، انسان امروز، که خردِ گروهی مان (شاید)گسترده تر از هزاره ها ی استوره یی است؛در برخورد با استوره چه واکنشی نشان بدهیم.

پاسخ:

به همان اندازه که خرد جمعی انسان متکامل و متعالی معاصر رشد کرده به همان اندازه راز و رمز و ژرفای اسطوره ها نیز بیشترفهمیده شده وآشکار گشته که اسطوره ها توان درک و فهم ژرف تری را می طلبند . دقیقا به همین دلیل دانش" میتولوژی" یا اسطوره شناسی گسترده ترین دانش در قلمرو علوم انسانی گردیده و بیشترین تحقیقات و تالیفات را به خود اختصاص داده است . واکنش انسان خردمند دانای معاصر دربرابر راز و رمز و ژرفای اساطیر ، حیرت است و اندیشه و سرانجام ادای احترام و سکوت!

۳ -از همه اینها گذشته و برتر و مهمتر، خویشکاری استوره در روزگار ما چیست؟ آیا نمی توان گفت هنگامه استوره ها به سر رسیده است؟ یا چونان که برخی استوره شناسان بزرگ بر آنند " استوره ها در هر زمان متناسب با ویژگیها و نیازهای آن زمانه خویشکاری شان دیگر می شود و یا این که انسان، استوره های تازه و امروزی می سازد و می آفریند و این دگردیسی و زادمُرد استوره ها همواره می پاید ؟

پاسخ:

اسطوره ها هماره به ویژه در این روزگار ، نیرومند ترین پشتوانه ی معنوی اخلاقی فلسفی انسان بوده و هستند .در هیچ دوره ای از ادوار تاریخ زندگی بشر ، اسطوره ها این اندازه که امروز نقش دارند نقش نداشته اند . زیرا از یک سو هرچه گرفتاری های روحی روانی اخلاقی بشر بیشتر شود و انسان احساس یاس فلسفی عرفانی و در نتیجه احساس تنهایی و ناکامی کند ، حضور اسطوره ها در زندگی انسان بیشتر می شود . و از دیگر سو هرچه خرد و اندیشه آدمی کمال یابد و دانش آدمی فزون شود و سرچشمه های عرفان آدمی روان گردد به اساطیر بیشتر نزدیک می گردد و انس می گیرد!

نیز فرموده اید که" > :خرد" ظرفی است که گنجایش مظروفی چون" اسطوره" را ندارد . به همین دلیل ، به نفی و انکار اسطوره می پردازد و سرانجام آن را عامیانه "خرافه " می نامد<! ولی نگرش من به استوره چنین نیست که سد در سد عامیانه باشد و خرافه. مگر نه این است که استوره ها درسدی و بخشی از راستاد و حقیقتی را در دل خویش دارند؟ (به سخن استاد دکتر کزازی) «مازهای راز» هستند. آیا گشودن رازها و پی بردن به حقیقتهایی کهن از اندیشه و نگاه مردمان پیشین،- به سخن شما - بازی با استوره است؟ باز هما پرسش نخست : پس کارکرد استوره برای انسان امروزی چیست؟.....نیز فرموده اید " خرد ابزار یا ظرف است" . می پرسم: این ابزار به چه کار باید آید و چه در این ظرف می گنجد. ؟؟؟ اگر در آوند خرد نخستینگان مفاهیمی نمی گنجید وکه به استوره دیگر گشته است و یا این که انسان چند هزاره پیش این ابزار را به اندازه ی بایسته آماده کار نکرده و از آن کار نکشیده، آیا امروز هم، چنین است و نمی تون خرد را ورز داد و خردورزی بایسته نمود؟؟؟

پاسخ:

منظور خرد خام یا نخستین است که کمال نیافته و هنوز بسیار ابتدایی است و توان و تحمل بار گران اسطوره را ندارد(بیشتر آدمیان چنین اند به ویژه روشنفکران که فرایند آگاهی کاذب اند) خردی که با بینش تنگ و تاریک و باریک مادی به قضایا می نگرد و به اصطلاح تا نوک بینی بیش نمی بیند. از این رو بی تابی می کند ، نفی و انکار می کند ، بر نمی تابد ، هوار می کشد ، هیاهو می کند . بدیهی است با چنین خردی به سراغ اسطوره رفتن و تحلیل عقلی و علمی (؟!!) کردن ، بازی با اسطوره است . و گرنه کدام خردمند فرهیخته است که نداند راز و رمز و ژرفای اسطوره بیش از توان عقل و دانش اوست!

آیا جایگاه خردورزی و عقل در نزد شیعه، میراث خرد ناب یا جاودان خرد آریایی/ ایرانی نیست؟؟؟ (و

همچنین است جایگاه خردورزی در برخی از دبستانهای کلامی تسنّن (مانند مکتب اعتزال یا معتزله) که به پیروانش ایرانی بودند)

پاسخ :

بی گمان چنین است با این توضیح که در تشیع به معنای شریعت ، خرد آیینی غالب است ودر طریقت ، خرد عرفانی .در قرآن بر خرد ورزی تاکید بسیار شده (تعقل ، تدبر ، تفکر ، تذکار ، تذکر، تذکیر ، تامل و...) تا آنجا که به گونه ی پسوند آیه ها در آمده است(افلا تعقلون ، افلا تفکرون و...) و هرسه گونه ی" خرد "را شامل می شود. و این برترین امتیاز اسلام بر دیگر ادیان سامی است .در ادبیات شیعه امامیه ، بر" خرد" ورزی تاکید بسیار شده و در متدلوژی کلام و فقه شیعه امامیه ،" خرد" نقش اول را دارد .برترین امتیاز تشیع بر دیگر مذاهب اسلامی در" ملازمه ی عقلیه" است که می گفت :تنها هرچه را "خرد" بپذیرد آیین می پذیرد! همین ویژگی بود که مکتب کلامی معتزله از تشیع تاثیر پذیرفت و بر" خرد" تکیه کرد!

****

پرسش:

با پوزش و درود ددوباره یادم رفت نگرتان را درباره رایها و اندیشه های استاد منوچهر جمالی بپرسم. من بسیاری از نوشت های ایشان را از اینترنت دریافت کردم گرچه همه را نخواندم و گرچه برخی از نگرشهایشان را درنمی توانم یافت. ولی به گمان درخور نگرش است و ارزش خواندن و نقد و بررسی دارد که البته از همچو منی بر نمی آید این گستاخی اکنون ، تا سپستر چه شود و چه شوم... امیدوارم در دریافت اندیشه های ایشان یاریگرم باشید.

پاسخ:

اصولا پالیدن و پژوهیدن در فراورده های اندیشه و فرهنگ انسانی ، کاری است شایسته و بایسته ، چراکه تکامل در گرو چنین کرداری است ! اما این پالیدن و پژوهیدن هنگامی کارساز است که هر اندیشه و فرهنگ را در ظرف زمان و مکان یا جغرافیا یا قلمرو خود آن بپالیم و بپژوهیم .این دانشور ارجمند که پیداست دارای ذوق و شوق سرشاری است باحال وهوای روشنفکری و متدلوژی فلسفه نوین غرب در میراث بس دیرین آیینی آریایی شرقی به این پژوهش و نقالی پرداخته است . این روش را سال ها پیش از او ایران شناسان غربی با گرایش های کاملا ماتریالیستی -اومانیستی خالص آغاز کردند و راه به جایی نبردند و کارشان چون بی خاصیت و بیگانه با سرشت میراث آریایی بود نگرفت و یخ زد ! من در تلاش این دانشور گرامی گونه ای تحمیل دیدگاه های اومانیستی ماتریالیستی گزافه گویانه ی سفسطه آمیز و در نتیجه تحریف جهان بینی و فرهنگ آیینی آریایی می بینم!

نماد های آیینی آریایی

پرسش:

با توجه به هیاهوی برخی افراد از جمله فردی به نام ... که سروده های عوام پسندی دارد و قصیده ای بلند به نام ... دارد ، آیا اصولا پدیده ی چاه و سرداب ، ریشه و پیشینه ی آریایی دارد یا سامی ؟

پاسخ:

سرداب ، چشمه ، چاه ،کاریز، غار، رود ، دریا ، کوه ، سنگ و دیگر عناصر و اماکن طبیعت دارای معانی آیینی ، اسطوره ای آریایی هستند . حضرت»زرتشت «(که درود اهورامزدا براو باد) **در پی آمیزش با همسر گرامی اش» هوی «به» چشمه «ای شد و نطفه های»سوشیانت«های موعود را در این چشمه هشت. مادران سوشیانت های موعود در همین چشمه از نطفه ی زرتشت بارور شوند. مادرسوشیانت نهایی نیز در همین چشمه از نطفه ی زرتشت بارور شود» .کی خسرو «فرزند» سیاوش «شهید در گریز از»قدرت «،به هنگام غیبت ازجهان در چشمه ای ناپدید شد. به این نمونه ی باستانی تاریخی بنگرید» : چاه آب :** ***در فاصله ۵۰متری کعبه زرتشت به سمت غرب ، چاه آب ویا مخزنی به منظور ذخیره آب به شکل یک پنج ضلعی نامنظم در پای کوه کنده شده است که بلندترین ضلعش ۲۰/۷ مترو بقیه اضلاعش ۵/۵متر طول دارند.شاید به علت اهمیت منطقه بخصوص در دوران ساسانی ، برای بازدید کنندگانی که به دیدار آثار اینجا می آمده اند و یا برای اسبان آنها مخزن آبی لازم می بوده است و شاید هم این را برای مراسم مذهبی از کوه در آورده اند«*** (ر.ن. ك : آثارباستاني مرودشت و كازرون) **.در حکمت آریایی چاه، سرداب ،کاریز وغار، رمز نگاه ژرف آریایی است به جهان وهستی. ظهور و حضور سوشیانت ها بلوکه کردن آرمان های دست نیافتنی و آرزوهای نابرآوردنی آریایی است در پایان جهان . این امید و خوش بینی آرام بخش و سرنوشت ساز است).** ن.ک: فهرست آثار : ایران آیین و فرهنگ / مقاله سوشیانس موعود نهایی در میراث دینی باستان صص+۳۱۵-۳۰۶ شاهنامه ۵/۴۱۲ : جنگ بزرگ کی خسرو با افراسیاب)



اَلـدِّراســاتُ الايــرانيِّــة

اَسْــئلة و اَجْــوبَـــة

حَوْلَ خَلْفيّةِ ايرانَ اَلتّاريخيّة والثّقافيّة والْحضاريّة

****

IRANOLOGY

QUESTION & ANSWER

About historical , cultural & civilizational background of Iran

By:

Dr.M.R.Eftekharzadeh

www.iranologi.blogfa.com

iranology11@gmail.com